

مسیر طالبی

به کوشش حسین خدیو جم



سفرنامه میرزا ابوطالب نامی است که اصلاً ایرانی بوده ولی در سرزمین هند (لکنهو) تولد یافته و در دهه دوم قرن سیزدهم هجری به بلاد غرب سفر کرده است.

وی پس از سفری دراز بر روی دریا و بازدید از جزایر و سواحل اقیانوس هند و اقیانوس اطلس به ایرلند رسیده، در دابلین پایتخت آن مدتی اقامت کرده سپس به ویلز و سرانجام به لندن رفته در لندن مدت درازی مانده و در مراجعت، از راه فرانسه و ایتالیا و یونان به قسطنطنیه رسیده و از قلمرو عثمانی به زیارت عتبات عالیات رفته و از بصره با کشتی از طریق خلیج فارس و بحر عمان به هند (بمبئی) بازگشته است.

سفرنامه او هم شیرین و بامزه و سرگرم کننده است و هم مفید و خواننده را با احوال و آداب عده‌ای اقوام غربی و شرقی در متجاوز از یک قرن و نیم پیش آشنا می‌سازد.

اینک بخشهایی از کتاب که قریباً منتشر خواهد شد از لحاظ خوانندگان می‌گذرد:

شخص می‌دانست که به سخن، مفهوم من نخواهد شد، کار خود گذاشته به همراه من می‌شد، و مرا به در آن خانه که مقصود بود، رسانیده بر می‌گشت. شبی مقصد من راه دراز بود. آن شخص که از او استفسار کرده بودم با من شد، تا به جایی رسیدم که از آنجا به مقصد می‌توانستم رفت. شکر رهبری او گزاردم و التماس عود او نمودم قبول نکرد. باز قدری با من آمد. قسم خوردم که به خودی خود می‌توانم رفت، تو برگرد. چون بر نمی‌گشت و راه هنوز خیلی باقی بود، گفتم اگر بر نمی‌گرددی ترک مقصد خواهم کرد، و اراده عود نمودم. قبول سخن من کرده به حسب ظاهر برگشت، اما از غایت غمخوارگی عقب من در تاریکی می‌آمد. من از وضع رفتار تفرس می‌کردم [که اوست]؛ اما چون علاج نبود راه می‌رفتم تا اینکه بر در مطلوب رسیده اندکی ایستادم که تا [او] برسد، دیگر باره او را وداع کنم. اما او چون دانست که من به مقصود رسیده‌ام حجاب کرده، از همانجا برگشت. بر من یقین شد که او همان شخص بود، نه راه‌رونده دیگر. بنابر آزادی طبع و کثرت اخراجات و صرف اوقات در امداد دوستان، تمول در «ایرش» کم است. به میان روی اوقات گذرانند، و چون «انگلش» اسباب بزرگی و غرور بسیار دور خود نجینند، و مثل «اسکات» در جهد اکتساب زر و منصب و علم خود کوشش نکنند، و در غنا به خوف فقر نگذرانند. از این جهت ایشان را در علوم و مناصب ترقی کم است. با این صفات نیک، در شرب خمر مبالغه می‌نمایند، عرق تند و تیزی که به «وسکی» موسوم است، و خاصه آن ملک است، بسیار استعمال کنند. شبی در مجلس بزرگی موعود بودم صاحبخانه بعد شش ساعت بر سفره طعام نشست، و از آغاز طعام شروع به خوردن شراب

ذکر محاسن مردم ایرلند که حالا مجملی از احوال مردم ایرلند که «ایرش» گویند بیان کرده می‌شود. اکثر مردم این جزیره «رومان کاتلک» یعنی بیروان ملت پوپ، و قلیلی بر طریق «انگلش»، که خارجی و فیلسوفی گفته می‌شوند، می‌باشند. و از بی‌اعتدالی «انگلش» و زهد خشک و تعصب «اسکات» در قوانین مذهب عیسوی برکنار، و به اعتدالند. و به صف جلالت و تهور و کثرت خرج و مهمانی و غریب‌دوستی و آزاده‌رویی و گشادگی دل بر «انگلش» و «اسکات» ممتاز، اگرچه در متانت و رزانت عقل چون «انگلش» نیستند، اما در دکا و زودفهمی زیاده از ایشان؛ چنانچه «مس‌بال»، صاحبخانه من، و اولاد او به ایما و اشاره بی بهاراده من برده، ضروریات مرا حسب‌الخواهش مهینا می‌کردند، و بعد از یک دو هفته که زبان من به لغت «انگلش» و اشده، قادر به تکلم چند حرف شدم، ترجمه مضامین اشعار در مجلس ایشان می‌کردم، و با آنکه در محاوره الفاظ غلط و مشابهات را یکی به جای دیگر صرف کرده بودم، بر لطایف معانی و شوخی وجودت کلام فارسی و نقایق آن، به قیاس و تخمین، مطلع می‌شدند. وقتی که اراده حرکت به طرف «انگلند» کردم، اکثر دوستان را اندوهناک از این باب یافتم، و بر زبان آوردند که تو یا این بی‌زبانی در «انگلند» تصدیع خواهی کشید، و آنجا مثل ما مقصود ترا نیافته، در کار روایی تو عاجز خواهند ماند. و همچنان شد که بعد از آنکه یک سال در «انگلند» مانده، زبان «انگلش» صد برابر آنجا آموخته بودم، هنوز به قدر آنجا مقصود من نمی‌یافتند. گاهی که راه را غلط، و نشان مقصد از کسی سؤال می‌کردم، چون آن

نمود، و بهر بهانه پیاله می‌خواست و بهمن می‌داد. چون دید که من تقلیل می‌کنم، دوشنبه آبخوری پر کرده پیش من گذاشت و به‌الحاح تمام تکلیف خوردن کرد. بعد برداشتن سفره، گاهی به‌نام پادشاه و گاهی به‌نام ملکه و گاهی به‌نام آن‌دختران که من ایشان را دوست می‌داشتم و رد نمی‌توانستم کرد، کاسه می‌داشت تا اینکه [از] نصف شب دوساعت و از آغاز مجلس هشت ساعت منقضی شد. آن زمان شرابه‌های تازه طلبید و تجدید بعضی کاسه‌ها نمود. من با آنکه از غایت مستی قوت رفتار نداشتم ترسیده، برخاستم و التماس رخصت کردم. گفت: «من از زود رفتن شما ملولم، اگر اندک دیگر می‌نشستی، بعد فراغ سفره شراب، چای با یکدیگر می‌خوردیم». از «انگلس» شنیده شد که «ایرش» بر سفره طعام مت شده با یکدیگر خانه جنگی کنند، و به‌قتل یکدیگر اقدام نمایند. اما من در مدت اقامت گاهی حرکتی [که] خلاف ادب و انسانیت بوده باشد از ایشان ندیدم.

«حجره»^۴ برند و آن اشارات آموزند، و به‌جهت معاونت یکدیگر و حفظ آبروی مذهب و نیاموختن آن اشارات به کسی، و نکرین کاری سبک مدت‌العمر، از او عهد و سوگند گیرند. پس برای خوشی دخول او در جرگه ایشان، اگر مرد عمده است ضیافتی و مجلسی کنند، والا حاضران دوسه ساغر شراب نوشیده رخصت نمایند. به‌توهم غلط برادری شاهزاده و دیگر اکابر، و تیقن یاری سایر «فرامیسن» در وقت حاجت، نشاط وافر در طبع او به‌هم رسیده شخصی دیگر شود؛ و به‌جهت عظم خود و تعجیز دیگران چیزی از حال آنجا اخبار نکنند، بعضی شرم کنند که از هیچ چه گویند، و بعضی سبک مزاجان که صاف خبر دهند، سامعین قبول نکنند و گمان برند که به‌جهت سداب سؤال به‌ما دروغ می‌گویند. بالجمله مرا هم تکلیف کردند و شغف بسیار به‌هم مسلکی من اظهار می‌نمودند، عذر خواستم، اما افندی اسماعیل، ایلچی سلطان روم^۵ و افندی یوسف، تالی او، که برای سیر به‌همراه من آمده بودند، آخرین ایشان رغبت بدان مذهب کرده، داخل آن «حجره» شد و «فرامیسن» گشت. در وسط آن باغ برجی بود پراز فانوس و چهلچراغهای بلورین، هر کس از حضار که آواز و علم موسیقی داشت، بدان بالا رفته،^۶ به سرود اشتغال می‌ورزید، و دسته موسیقی‌نوازان شاهزاده که از مشاهیر^۷ این ملکند، همراه خوانندگان ساز می‌نواختند. غیر «فرامیسن» کسی در آنجا نبوده، هریست کس زیر درختی صیحت و سفره شراب و گوشتهای سرد، از هر قسم، داشتند. آنقدر تماشای حسن و جمال در آن شب دیدم که به خاطر می‌رسید که در مسکن پریان وارد شده‌ام. چون دور من تماشا بینان آنقدر هجوم داشتند که دیدار یکدیگر متصور نبود. لهذا هر فرقه پیغام فرستاده که به‌حلقه ایشان رسیده چند دقیقه در هر مجلس بنشینم و چیزی از آن سفره تنقل نمایم. به جهت استرضای ایشان قبول کرده شد. به‌هر جا که وارد شدم حسین^۸ زنان آن مجلس ساغری از شراب پیش می‌آورد، هر چند عذر کثرت مجالس که من بدان موعود بودم می‌آوردم قبول نمی‌کرد، و به‌حسن ادا و حرکات شیرین از خوردن آن ناچار می‌ساخت، تا اینکه در آن شب بیش از صد ساغر شراب به‌خورد من دادند.

بالجمله «مستر رسول» مردی کهنسال، در نظر خلق معتبر، کثیر الإجاب است. به‌واسطه او با بسیار کسان معروف شدم.^۹ یکی از آنها «مستر گری» است. پدر و برادران «گری» که در لکهنو نشین دارند، از مردم خوش خلق، زندگی به صفا دارند و در استرضای من به‌جان می‌کوشیدند. دویم «مستر ردلی»، مصور که ذکرش سابق گذشت، مکرر ضیافت من کرد و تصویر من کشید. او را زنی است عالی‌منش، در کمال وجاهت و عفت، که سلاطین اگر به‌همسری او افتخار نمایند سزاوار است، و این غزل در شان اوست:

مؤلفه

صبح جنت را به دنیا کرده‌ام
محفل روحانیان جا کرده‌ام

ذکر قواعد عنانگیری^{۱۰} زنان «انگلس» سواي این اشتغال از طریق فساد
داده‌اند که معلوم شد، قواعد دیگری وضع کرده‌اند که با وجود

ذکر خانه «فرمیسن»^{۱۱} و اوضاع دیگر «اسپاگاردن»^{۱۲}: این باغی است منسوب به آن ملت

«فرامشان» گویند. و حکایات عجیبه از شناختن ایشان یکدیگر را بی‌علامتی و افشا نکردن راز آن خانه‌ها، اگر چه خوف قتل باشد، و امثال آن کنند که عقل سامع در اضطراب افتد. از آن جمله است این حکایت که پادشاه لندن از هجوم آن جماعت ترسیده، پسر ولیعهد خود را امر کرد که آن مذهب را محض برای اخبار پدر اختیار نماید. شاهزاده حسین‌الحکم بدان خانه رفته، چون عود و پدر استفسار نمود، بجز اینقدر که برای دولت ما و شما هیچ زبانی ندارد، زیاده سخن نگفت، و مطلقاً از حال آن خانه و ایشان پدر را آگهی نداد. اما آنچه مرا معلوم شد این قدر نیست. «میسن» به‌انگلس معمار را گویند و «فری» آزاد، یعنی مذهب و مسلک معماران آزاد. وقتی که حضرت سلیمان بنای مسجد اقصی طرح انداخته معماران از اقطار عالم، خصوص ممالک فرنگ طلب کرده بود، این جماعت به‌مراهم آمدن به جهت حفظ آثار آن جمعیت، و یادگار نام ایشان، این مذهب اختراع و اختیار، و بدان سبب خود را از اهل عالم ممتاز نمودند. از قوانین آن ملت یکی این که هر کس بر ملت قدیم خود قایم باشد و ضرری به‌اعتقاد سابق او نرساند. علامتی چند از حرکات چشم و انگشت می‌آموزند. آن شخص چون شخص اجنبی را ببیند آن حرکت به‌وقوع آرد، اگر آن اجنبی نیز «فرامیسن» است پی‌بدان برده حرکتی که در مقابل آن حرکات در ایشان معین است ظاهر می‌سازد، و خود را می‌شناساند. دیگر این که درماندگان و مسافران یکدیگر را به‌مال و قدم و حرف اعانت نمایند، و بر یکدیگر تفوق نبسته برادر خوانند. چنانچه شبی که من به «اسپاگاردن» رفتم، آن شب میلاد «پرنس ویلز» ولیعهد لندن بود. بدان خوشی آن باغ را چراغانی که چشم از تماشای آن خیره می‌شد، و آتشبازی بسیار و هزاران رویه خرج کرده [از شادی] مست بودند. زیرا که هر واحد تصور می‌کرد که شاهزاده برادر واقعی است. از این جهت هر که در این مذهب درآید هرگز تخلف نکند. و گویند که مجموع اهل عالم و هر فرقه آخر کار در این کیش خواهد درآمد. بالجمله چون شخصی خواهد که «فرامیسن» شود بدین خانه آید، او را به

اختلاط زنان ایشان به مردان، و عدم حجاب، عنانگیر ایشان از بدکاری است، و آن اینکه، آمدن مردان غیر محرم به صحبت زنان، به وقت طعام و شب نشینی، که محفل پرست، معهود است، و رفتن زن به خانه مرد غیر متأهل ممنوع؛ و بیرون رفتن زن از خانه، مشروط به رفاقت شوهر یا یکی از اقربای پدر یا شوهر، یا خدمتگار اعتباری^{۱۰} شوهر است؛ و بیرون رفتن زن، بعد شام، خصوص خواب بیرون رختخواب شوهر، اگر چه خانه پدر و مادر بوده باشد، مطلقاً مرسوم نیست. بنابراین مجال و وقت فرصت برای اندیشه باطل ندارند، و چون حمایت پدر و اقوام به حسب دستور، از زنان ایشان قطع می شود، و در شرع ایشان رواست که اگر زن بر مخالفت مزاج شوهر کار کند، او را در حجره کرده مدتی حبس تواند نمود، و به چوبی که خوف شکستن اعضا به ضرب نباشد تواند زد، لهذا بر نزع زبانی ورنجهای جزوی نیز جرئت نتوانند کرد؛ و اگر عیب بدکاری زنی ظاهر شود، اقربای او و سایر زنان اشراف من بعد با او ننشینند، و شوهر به حکم شرع جمیع اطفال و زر و زیور باز گرفته، از خانه بدر می کند. زنانی که ملاحظه عزت خود و خاندان خود ندارند، بنابر خوف این صناعات بزرگ، مبادرت به فعل بد نتوانند کرد. و با اینهمه اگر زنی به حکم نفس غیر عظیم، و قلت حزم شوهر، و بدراه کردن جوانی حسین متمول که آمدورفت بدان خانه داشته باشد، مبادرت آن فعل گردد، چون هردو مقصد، متادب به آداب، و در غایت خوف از بدنامی، به نوعی با یکدیگر یرمی خورند. و در سلوک عشق، ضبط هوا و هوس می نمایند که اثری از آن ظاهر نمی شود، و موجب عار شوهر نمی گردد. و چون زنان «انگلیس» را به زر و اموال شوهر، بلکه بر اموال خاصه خود، که به موجب حکم شرع ایشان قبل از نکاح به اختیار شوهر می رود، و همچنین بر اطفال دسترس نیست، نقصان مال و ویرانی خانه و قلت الثقات در پرورش اطفال - که زنان هند در تماشا بینی لازم دارند^{۱۱} نیز متصور نیست. از این بیان واضح شد که «انگلیس» با وجود دادن آزادی ظاهری، و کمال تملق و چاپلوسی، به چندین راه دیگر که بر زنان گران ننمایند، به دانایی ایشان مقید کرده اند. و مسلمانان با وجود وضع رسم پرده، که نوعی از قید، محرز به فتنه و فساد است، از راه نادانی، رخصت و مجال فساد بدیشان داده اند که اختیار [پیر زر] و چاکر زنانه، و اطفال، و رفتن به خانه پدر و اقربا، بلکه زنان دوستدار، و یک یک هفته، شب و روز، در آنجا بسر بردن، از آن جمله است.

احسن مقال مولوی

هر چه گیرد علتی علت شود
کفر گیرد کاملی، ملی^{۱۲} شود

ذکر وضع خانه های «پرس» اما عمارات، اگر چه از طرف بیرون بسیار عالی است، اما از جانب اندرون همه عامیانه، در پیچه های ایوان کلفت است. اگر چه اکثر مذهب و مزین می باشند، اما مخالف سلیقه مستقیم، از سادگی دور. در یک خانه که مشتمل بر یک در و یک صحن سراسر، دور آن برای پنجاه شصت کس زن و مرد، شریف و کمینه، توی هم، در هفت هشت طبقه منزل مقرر است. بنابراین کثافت و شور و غوغا لازم آن است. و

رسم آویختن زنگ در حجره ها نیست، زیرا که چاکران خانه بنا بر کثرت سکنه، بجز آب خوردن و روشنی که روزی یک دفعه، غیر معین، در حین فرصت، در حجره گذارند، و همان زمان جامه خواب هم درست نمایند، مرتبه دیگر حاضر نمی شوند. بنابراین بر کرایه دار لازم است که چاکری برای خدمت خود به اجرت یک «گنی» در هفته، نگاه دارد یا از بهره خدمت تصدیع کند. و اوضاع بخاری آنقدر چرک و ناملاط است که از دیدن آن نفرت حاصل آید. به خلاف لندن که در یک خانه بجز منزل دوسه کس نیست، و غوغا و کثافت از این جهت نه؛ اگر پنجاه دفعه روزی زنگ بجنبانی، خادم جواب می دهد. و بخاری خوشایندتر از چمن پر کل و گلدانهاست. و روشنی شب اگر چه در «پرس» معمول است، اما بسیار اندک که فقط برای راه رفتن شخص تیزبین کافی باشد. زیرا که دکانداران چندان روشنی نمی نمایند، و دکانها به سبب قلت آینه ها و گرفتن چرک قابل روشنی نیست. بیت المال یک قندیل بزرگ در وسط کوچه، بعد فاصله ای یعید، روشن می کند که بر ریسمانها آویخته است، و سر ریسمانها به سقف خانه های مردم بسته. روزانه دیدن آن ریسمانها مکروه است. در بلاد روم آنقدر هم روشنی معمول نیست، اعزّه قندیل با خود گردانند، و ایضاً کوچه های «پرس» تقسیم برای پیاده و سوار ندارد، و اکثر تنگ و مفروش به سنگهای ناهموار است.

بنابراین آن سرورمشی هروقت و سیر روشنی شب، که در لندن بود، از اینجا از دست رفت. عجیبتر این که در لندن هر کسی از گرانی نرخ اشیا نالشی و راوی ارزانی «پرس» بود؛ لیکن من در «پرس»، بلکه سایر بلاد فرانس و روم، هر قدر که عبور کردم نرخ اشیا ضروری را گرانتر از لندن یافتم.



حواشی:

- ۱) Irish اینجا واقع شده است.
- ۲) Roman Catholic (کاتولیک پیرو کلیسای روم)
- ۳) Pope (پاپ)، ملت یوب (مذهب پاپ).
- ۴) Whisky (ویسکی)
- ۵) Freemason (فراماسون). Spaw Gardens (۷)
- ۶) مقصود «لز» فراماسونری است.
- ۷) یعنی سفیر عثمانی. (۱۰) نسخه چاپی: بالا رفته به نوبت.
- ۸) چنین است در اصل، و مقصود همان «مشاهیر» است.
- ۹) نسخه چاپی: حسین ترین. (۱۳) یعنی آشنا شدم.
- ۱۰) یعنی معانت، جلوگیری (۱۵) یعنی مورد اعتماد.
- ۱۱) یعنی در دید و بازدید ملازم زنان هند است.
- ۱۲) ملت، دین، آیین، شریعت.